

# موجی تازه در شعر معاصر

نوشته عبدالعلی دست‌غیب

در دو یا سه دهه‌ی اخیر به موازات ترجمه‌ی نظریه‌های جنبشی که در اروپا «مدرنیته» نام دارد، شاعران و نویسندگان ما به آفرینش آثار جدیدی پرداخته‌اند که تهی از غرابیت نیست و تماس گرفتن با آن نیز آسان نیست. عده‌ای باور دارند که این جنبش اصالت ندارد و «عاریه»‌ای است و باید ترک و رد شود و عده‌ای نیز باور دارند که این جنبش، اصیل است و مانند تحولی است که چند دهه پیش نیما در شعر، و هدایت در نثر داستانی به وجود آوردند و استقبال از آن ضروری و شمربخش است.

من گمان می‌کنم که گرچه داوری در باره‌ی این اشعار و قصه‌های بسیار جدید هنوز زود است اما مخالفت با آن نیز پسندیده و سودمند نیست؛ چرا که هر جنبش جدید هنری، ادبی و اجتماعی در آغاز غیرمنتظره است و غرابیت دارد و خیلی از عادت‌های ما را به چالش می‌خواند و آن‌ها را برآشفته می‌سازد و تحول نیز از همین جا آغاز می‌شود. پس جنبش تازه‌ای به وجود آمده و این از تحولی که در پس جامعه روی داده خبر می‌دهد و نمی‌توان آن را به عنوان حرکتی عامدانه - که در مثل بخواهد ادب آشنا را شالوده شکنی کند یا از بین ببرد - تلقی کرد.

تردیدی نیست که در آثار به وجود آمده در دو دهه‌ی اخیر، آثار ارزنده‌ای نیز یافت می‌شود که گرچه با کارهای نیما یا هدایت مطابقت کامل ندارد، از آن نیز چندان دور نیست و به منزله‌ی دوام نوآوری سده‌ی اخیر است.

مجموعه‌ی «نبض اتفاق»، سروده‌ی ایرج صف‌شکن مجموعه شعری است که موافقت و مخالفت بسیار برانگیخت و برخی مسائل را مطرح ساخت که به مخالفت یا موافقت با جنبش مدرنیته مربوط می‌شود. در این جا، هسته‌ی جداله‌ی نو با کهنه زار درون متنی شاعرانه به عیان مشاهده می‌کنیم و بحث درباره‌ی چون و چندان آن شاید

بتواند به روشن کردن این مسأله یاری برساند. درونمایه عمده مجموعه شعر «نبض اتفاق» تنها ماندن سراینده در گذرگاهی بی‌پایان است، او گویی در شب سفر می‌کند و با هراس، «حادثه»‌ای را به روایت می‌نشیند، با خودش حرف می‌زند، در جستجوی همدل و همزبان به در و دیوار می‌خورد، و افتان و وخیزان به راه می‌افتد، زمین می‌خورد، برمی‌خیزد، به راه رفتن ادامه می‌دهد و در همه حال دیگران را متوجه حادثه‌ای می‌کند که روی داده است، حادثه‌ای که زبان‌ها را گنگ و «روان‌ها» را تاریک کرده و دست‌ها و دل‌ها را به جدایی کشانده است.

اگر شما راه و راوی را می‌شناسید

پس چرا آن غریبه‌ی تنها

نگاه بهت زده را

در قماری شبانه باخت

و تو

آری

تو

در شمار انگشتان ماندی

و پیام آوران

رازی دوباره را

این سو، آن سو می‌گردند. (۱۲۶)

آن قدر می‌مانم

تا مسافر

شهر را بگذرد

و سلامی

حتی در تخفیف یک نگاه

تردید بنفشه

و بی‌پناهی فصل را بگردید.

نخستین چیزی که در خواندن این اشعار به دانستگی خواننده می‌رسد، ایمانی بودن بیان سراینده است. این ایمانی بودن بیشتر اوقات سر به ابهام می‌زند. بیان بریده بریده و گنگ است، به طوری که باید با رمل و اصطراب مُراد سراینده را دریافت. گنگی و ابهام بیان سراینده مربوط به

ناتوانی او در حیطة زبان نیست، چرا که در همین مجمره گاه جمله‌ها و تعابیر رسا و گویایی می‌بینیم که نشان می‌دهد سراینده کم یا بیش از رموز و چم و خم کلام پارسی یا خبر است و گاه در بیان حالات یا ماجراها با «وصف تمام گفت» به میدان شعر می‌آید:

حالا تو مانده‌ای

و قصه‌ی شاه پریان

بیدار شو!

رویایی به رنگ شراب

و صبحانه‌ای پُر از نگاه آورده‌ام. (۱۰۲)

اگر این طور است پس چرا سراینده کلامی مبهم و تاریک به دست می‌دهد و استعاره‌ای غامض و تشبیه‌های مُضمر به کار می‌برد. از روال عادی زبان دور می‌شود؟ چرا عبارتی از این دست می‌نویسد که یادآور شعر نوشتن پیروان سبک هندی است؟

نگفتمت

تلاقی مرجان و مروارید را

به کف بینی‌ات تناعت می‌کنم

تا خورشید طالع دوباره خورش را

به شبنم و نگاه مضطربم سوزد. (۴۸)

بی‌رو در بایستی باید بگویم که هیچ معنا یا حتی احساس مثبتی از این سطرها در نمی‌یابم. در این جا عناصری مانند مرجان، مروارید، کف بینی، خورشید طالع، شبنم و نگاه مضطرب... گرد هم آمده اما وحدت زنده (ارگانیک) ندارند و هر کدام برای خود سازی می‌زنند. روشن تر بگویم سراینده سوار بر موج شیفتگی نسبت به واژه و تصویر ناب، همینطور پیش می‌راند و به نوعی ایماژسیم می‌رسد. در واقع اگر بخواهیم بر بنیاد معانی بیان و بدیع کهن داوری کنیم اشعار آمده در مجموعه «نبض اتفاق» یک سرهم کردگی تصویرها و واژه‌هاست و در بیشتر موارد بیان تاثیرات حسی سراینده‌ای است که می‌کوشد «زندگانی» هراس‌ها و عواطف خود را با احساس و عواطف مشترک مردم همزبانش پیوند بزند. کلام او در خیلی جاها

در قطعه جدا گانه بد نیست و واژه‌های شاعرانه یا وصفی است. حتی تهی از نوعی وزن درونی و هماهنگی کلمات نیست اما در کل چیزی نابیوسیده نمی‌گوید، بنابراین خطاب شاعر که مگر ندیده‌ای؟ از سوی تصاویر و جمله‌های بعدی تأیید و تقویت نمی‌شود و در نتیجه پا در هوا می‌ماند.

اشعار این مجموعه به حوزه شعر مدرن تعلق دارد و شعر مدرنی که در این دو دهه رایج شده است به عللی سر از ابهام در آورده است. البته شاعران این گونه اشعار ابهام را یا بس لانی (چند معنایی) به اشتباه گرفته‌اند. شعر خوب چند معنایی و بس لانی است نه مبهم، زیرا ابهام در کلام چیز بدلی است و نشان می‌دهد که شاعر تجربه واقعی و گوشمند به قدرت کلام و بیان ندارد.

شعر دو دهه اخیر، در بیشتر موارد وضع خاصی پیدا کرده است. هم از شیوه‌ها و شگردهای نیمایی دور شده است و هم از طرز بیان شاملو و اخوان. با زبان و بیانی به میدان آمده است که آغاز کنندگان آن فروغ فرخزاد و سپهری هستند، اما در اشعار

همین وضع را در شعر حافظ می‌بینیم. شاعر به خواننده اما با وجه بیانی مثبت می‌گوید «ببین» و خواننده توقع دارد شاعر به او بگوید چه باید ببیند.

بین در آینه جام نقش بندی غیب  
که کس به یاد ندارد چنین عجب ز منی  
یا در زمینه دیگر می‌گوید: بشنو!  
این قصه عجب شنواز بخت واژگون  
ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

در بیت نخست شاعر خواننده را متوجه انقلاب‌ها و دگرگونی‌های نابیوسیده‌ای می‌کند که سرزمین زادبومش را زیر و رو کرده است. طبعاً اشاره او به هجوم مغول و تاتار به ایران است و ویرانی و تباهی که سراسر سرزمین ما را فرا گرفت. اما چون شاعر، عارف است این همه را از حکم قضا و «نقش بندی غیب» می‌داند و در بیت دوم تعارض حالت و موقعیت عشق را نشان می‌دهد. یار شاعر او را با «انفاس عیسوی» که مرده را هم زنده می‌کرد، کشته است و این البته گناه یار نیست، گناه بخت

واژگون شاعر است و گرنه  
انفاس یار مسیحا دم است  
و مردگان را حیات  
می‌بخشد. لحن استهزایی  
(آیرونیک) شاعر در هر  
دو بیت را از نظر نباید دور  
کرد. شاعر با یاری همین  
آهنگ و لحن استهزایی،  
سر به سر یار، خواننده، و  
خودش می‌گذارد و هدف  
او تسکین دادن جان  
مضطرب مردمان عصری  
است که سیلاب خونین  
هجوم صحرانوردان از  
سرشان گذشته است، اما در  
این تصویر که گویی  
چرخان، تندیس سبزی  
برضامن بلوط می‌آویزد،  
چه چیزی را باید دید؟  
ضامن بلوط یعنی چه؟  
گوی چرخان از کجا آمده و  
چه چیزی است که به  
آویختن تندیس سبز  
می‌پردازد؟  
تک تک کلمات آمده

پیشینه‌ای مشترک با زبان و احساس خواننده ندارد و او را به هیجان نمی‌آورد. تعجب آور است که درباره این مجموعه نوشته‌اند:

آهنگ کلام و ریتم شعرهای این دفتر به صورتی است که هیچ گاه به خواننده احساس سردی، کسالت، خستگی، دل‌مردگی و تکراری بودن دست نمی‌دهد، شعر از پی شعر خواننده می‌شود با گوبشی خاص و توانی درخور همراه با جوهر شعری، طپش واژگانی، تصاویر غیرمنتظره و در عین حال ساده.

البته در مجموعه «نیض اتفاق» تصاویر غیر منتظره و جوهر شعری و گاه سادگی هست و این البته مزیتی است، اما درونمایه کتاب محدود و مطالب مکرر است و برای کسی که بخواهد همه اشعار را پشت سرهم بخواند خسته کننده است. دیگری نوشته است:

هم جوشی زبان شعری با تکیه به خیزش و آهنگ مناسب کلمات، تکنیک گره‌خوردگی و هم جوشی تصاویر آزادی شعر را در حرکت و تکاپوی خویش به سمت جازدایی(?) مستمر معانی در کارکرد انتزاعی خویش استمرار بخشیده است.

این دو دوازی زبان نقد ادبی نیست، زبان احساس و سرایشی است. مثل این که بخواهیم در باره شعر این یا آن شاعر احساساتی شویم و شعر بگوییم. همانطور که رضا پرهیزگار نوشته است زبان نقد ادبی نثر استدلالی - اقتناعی "EXPOSITORY PROSE" (نثر مُرسل) است و هدف آن دادن آگاهی، روشنگری، ترغیب، اقتناع و استدلال است و باید از بیان روشن و به دور از غموض و آرایه‌های کلامی برخوردار باشد. به عنوان مثال، ما این قسمت از شعر شماره ده را می‌آوریم و می‌کوشیم آن را تحلیل کنیم:

مگر ندیده‌ای

گویی چرخان

تندیس سبزی برضامن بلوط می‌آویزد

و چشم برهم زدنی را

در باور شاخه مقابل می‌گریزد. (۳۱)

سراینده در برابر رویدادی واقع شده و می‌خواهد مخاطب را متوجه آن رویداد کند. می‌گوید: مگر ندیده‌ای؟ طبعاً خواننده یا مخاطب نباید پس از این پرسش سراینده، با منتظره شگفت‌آوری رویاروی شود، ولی نمی‌شود. عین

Rafaelle



رافائله

ما انتخاب می‌کنیم

تا شما شیک بپوشید

کلکسیون‌های

کت تک

کت و شلوار

پیراهن و ...

سفارشات دوخت در اسرع وقت پذیرفته می‌شود.

تلفن: ۰۷-۸۳۵۶۰۷

بالتر از میدان ۷ تیر، خبابان  
مفتح شمالی (روزولت سابق)  
جلب بانک صادرات، شماره ۴۰۵

ما انتخاب می‌کنیم تا شما شیک بپوشید

پوشاک مردانه، زنانه

فروغ و سپهری هنوز این محتواست که بر لفظ و صنعت شعری می‌چربد و در فروغ این درد زمانه است که بر زبان شاعر جاری می‌شود، اما در اشعار تازه در آمد محتوا در گرو لفظ است و حالاتی که سراینده بیان می‌کند آنی و لحظه‌ای است، هم در برابر طرز بیان شعر کلاسیک سرپیچی می‌کند و هم در برابر آتش‌انگیزی‌های شاملو و فروغ، در بیشتر موارد حالت مکاشفه‌ای و بدیهه‌سرایي دارد. این اشعار خواننده را از جا نمی‌کند، به هیجان نمی‌آورد، او را در بستر تاریخ قرار نمی‌دهد، روانی و رسایی ندارد و احساسی را که بیان می‌کند بسیار خصوصی است و تصاویر و نمادهایی را به کار می‌برد که سراینده در حالتی شاد و انحصاری به آن‌ها رسیده است.

اگر این مسائل مهم در اشعار بسیار مدرن نیامده یا به شیوه‌ای مبهم آمده پس چرا آن‌ها را بخوانیم یا در باره‌اش بحث کنیم؟ پاسخ این پرسش این است که ما در این جا با یک فنومن هنری - اجتماعی رویاروئیم نه با یک موضوع دلخواسته. جنبش تازه‌ای پدید آمده که نزد ما نا آشناست پس باید آن را تحلیل و ارزش‌سنجی کرد، نه رد و انکار، و افزوده براین، این جنبش سویه‌ای دارد دال بر تجدد و آوردن فضا و مضامین تازه در شعر و قصه که آن را نادیده نمی‌توان و نباید گرفت.

بنیاد اشعار سراینده «نبض اتفاق» بر تغزل است، این تغزل حال و هوای ویژه‌ای دارد که می‌توان آن را «ترانه سنگین حزن» نامید. شعر، شعر شکست و انزواست و تصاویر مکرر حسی آمده در آن منحصرأ به وجود آورنده تأثرات حسی است و حسرتی ژرف را به پیش‌نما می‌آورد. این شعر نمونه همان ترانه محزونی است که در بیشتر اشعار خاور زمین دستمایه همیشگی شاعران ما بوده و امروز نیز به صورتی جدید خود را نشان می‌دهد:

گردن بند کلام دریا

در گیسوان تو خفته است

دختر

بخواب

و رویای هزار باره‌ی دریا را

در ترانه‌ی شبتاب بنواز!

ترانه‌ی گل

و هزار پری دریا

توسنی، کمند گیسو

## داوری درباره اشعار و قصه‌های بسیار جدید هنوز زود است اما مخالفت با آن نیز پسندیده و سودمند نیست.

که خیال سوار و آغوش راه را

آرام

آرام

در ماه گیسوان

و بغض ماه می‌خواند.

دختر بخواب!

بخواب

که رویایت هر شب

حکایتی را به خواب می‌رود

و تو

آرام

آلاله و نرگس را

بیدار می‌شوی

بخواب دختر!

بخواب! (۳۷ و ۳۸)

نخستین مطلبی که درباره این قطعه می‌توان گفت لحن آرام و اندوهگین آن است. مخاطب شاعر دختری است که نامی ندارد و با ایماء و اشاره به ما معرفی می‌شود؛ مانند این که می‌تواند رویای دریا را در ترانه خود بنوازد، خود او رویاهای زیبایی دارد و آرام آلاله و نرگس را بیدار می‌شود، یعنی با این گل‌ها از خواب برمی‌خیزد، یا رویای او آن‌ها را از خواب بیدار می‌کند. در میانه این دو وضع، اشاره‌ای به ترانه گل و هزار پری دریا و توسنی که در خیال سوار و آغوش راه در بغض ماه می‌خواند، هست. اما ترغیب سراینده در پایان قطعه که دختر را به خواب دعوت می‌کند یا فرمان می‌دهد

حکایت از این دارد که راه مسدود است و اسب سرکش درباره گام نهادن در راه و بر پشت گرفتن سواری دلاور و هم‌آوردی چابک، خیال بیهوده پخته است.

من از این قطعه شعر و بسیاری از قطعه‌های دیگر مجموعه، بوی عشق خصوصی نمی‌شنوم. آن دختری که رویای هزار باره دریا را در ترانه شبتاب خود می‌نوازد، مبارزی اجتماعی است و دریا و ترانه او همان جامعه دیرینه سال ماست که بارها و بارها برای رسیدن به فردوس مطلوب خود به تلاش برخاسته و به واسطه مواعنی واپس نشسته است. چنانکه در جای دیگر کتاب باز به این تلاش دیرینه سال اشارتی هست:

دویدنی گام به گام را

به تاملی جان‌گداز

از پله‌ها می‌گذریم

و انتهای دشت

خیره در بازوان باد

عشوه‌ای را به چشمکی خلاصه می‌شویم.

یا:

حالا که شب است

می‌دانم

بی مرجان و ماهی و پروانه مرده‌ام

فردا رأس ساعت گل

تشیع می‌شوم. (۲۹)

از این زاویه که بنگریم در می‌یابیم که مجموعه «نبض اتفاق» نگارگری عاطفه محزونی است که خود را در پس پشت واژه‌ها و تشبیه‌های ظریف پنهان کرده است. جز گام نهادن در راه و بی‌برگ و بار شدن و تنها ماندن و هراسیدن از بیم حرامیان و پاییزی که چتر زده و لاله‌هایی که گریه می‌کنند... حادثه‌ای نیست: آن‌چه مایه بیم و هراس بوده روی داده و چاره‌ای نیست جز شستن دست‌ها در نهر اتفاق یا گذاشتن از جوانه شقایق و شکار نرگس تا حجم انتظار...

سراینده بیشتر نقاشی می‌کند و شعر را به سوی نگارگری می‌برد. رنگ‌های تند و گرم را در کنار رنگ‌های نرم و سرد می‌نشانند. در گام نخست هم آمیزی این رنگ‌ها و هارمونی آن‌ها ما را به فکر دیگر می‌اندازد و می‌فریبد. گمان می‌بریم با ترانه‌های عاشقانه سروکار داریم اما در واقع چنین نیست. عاشقانه است اما نه برای زیبارویی معین. در این جا سخن از دردی ژرف و حنجره‌ای خونین و آرزویی بریاد رفته است اما به صورت تغزلی بیان

می شود. سراینده خود می گوید:  
من اکنون دریا را فرو می روم  
تا ترا بخوانم. (۱۰۵)

سراینده حالات خود را با کممک واژه هایی مانند شفق، ستاره، دریا، شقایق، نرگس، مرجان و مروارید و مدد گرفتن از رنگها با کلماتی که به نوعی القاء رنگ می کنند بیان می کند. این کلمات همچون واژگان غزل فارسی تراش خورده، ظریف و اشرافی است. اما احساسی را برمی انگیزند که بیشتر ترازیک است. تصاویر رنگین سراینده با این همه با زبانی گاه ساده و گاه مبهم فریاد می کشند. مساند این است که فریاد می کشند ما را از این چهارچوبها و قفسها رها کنید. ما می خواهیم در این جهان پر آشوب دمی به فراغ دل زیست کنیم، همدیگر را دوست بداریم و دست در دست هم بگذاریم و چمنزاران و دریاکناران را شادمان و چابک در نوردیم. اما در هر شعری که این رنگها و آرمانها به پیش نما می آید، چیزی دور دست خود را نشان می دهد. غریب هراس آورش شنیده می شود، غریب او سخت سهمگین و ستیزنده است، مثل این است که راهروان را به مجادله می طلبد، تهدید می کند، و اشاراتی ترساننده دارد، آن قدر ترسناک که حتی معابر را نیز به هراس می افکند، از این رو سراینده خود را در کلام پنهان می کند و به شیوه ای غریب حرف می زند و به مخاطب سفارش می کند:

برهنه که شدی  
تنها  
نامت را بردار  
و بگریز! (۲۴)

بن مایه شعر همان طور که گفتیم «خزن شرقی»

است و این خزن را مویه، انتظار و ترس تشدید می کند. سراینده در راه ناگهان متوجه می شود تنها مانده و یاران برکناره رفته اند و مقصد دود شده و به هوا رفته، از این رو به خود سخت می پیچد و می خواهد بداند کیست و از کجا آمده و در چه نقطه ای از جهان ایستاده است؟ در واقع چم و خم شدن و گامسپری شوریده سرانده او در عرصه اصوات و رنگها و الفاظ و درمیانه شعله های فروزان آتشی که می سوزاند به زودی جایش را به سرمای زمهریری می دهد، همه برای این است که به ناگهان در میان معرکه رها شده و تنها مانده و علل آن را هم اکنون واکاوی می کند اما در میان تردیدها و پرسش های جانسوز و در راهی پر سنگلاخ و تاریک هر چه بیشتر می جوید کمتر می یابد و همین تردید کشنده و هراس ناگهانی است که او را می آزارد و گاه تا مرز مرگ طلبی پیش می راند. نگرانی او منحصر به وضعیت سخت خود او نیست بلکه به دیگران نیز می اندیشد و نگران آن سوار تنهاست که روشن نیست رکاب خونین را در سمت کدام حادثه می خواند. در تصویرهای سراینده - به رغم ظرافت آنها - خشونت رنگها و اصوات از واقعیت برهنه ای پرده برمی دارد که نه می توان با آن روی روی شد و نه می شود از کنارش گذشت و به تعبیر شاعری کهن در این عرصه «زمنجیق فلک سنگ فتنه می بارد» یا به تعبیر خود سراینده نمی شود با بهاری که انسان را می بیند و او را حاشا می کند، شاد بود. مثل این است که در این عرصه،

تقدیر بر تدبیر پیروز شده است:  
کجا ایستاده بودم  
کجا؟

آن روز که ستارگان از مدار مقدر گریختند

کنار دستان  
گل

برشانه کیوترگریت

آه با تو از گلوی بریده ستاره

و من از شهاب تقدیر می گذرم. (۶۴ و ۶۳)

لحن روایت سراینده صمیمی و طرز بیان بیشتر به روایت سخنان روزانه است و سراینده می گوید مانند شاعران دو دهه اخیر، ساده و بدون پیرایه های ادبی حرف بزند اما در همین بیان ساده ساحتی دیگر پنهان است. باید پرده واژگان ساده را کنار زد تا در پشت آن، فاجعه دلخراشی را دید که سراینده دیده و حس کرده است:

من دیگر عادت کرده ام  
که بعد از پاسخ سؤال کنم  
و از رد کوجه که باز می گردم  
از دحام همسایگان را  
به هیاهویی خانه نشین شوم  
اما فراموش کردم بگویم  
فردا که آمدی  
قبل از سلام بیدارم کن  
و در قرار ملاقات با خورشید  
به خاطر بسیار  
که گلویم زخمی است.

اشعار این مجموعه از اشعار لورکا و بعد و بیشتر از اشعار شاملو تاثیر پذیرفته است و لحن معنوم اشعار یاد آور شبانه های شاملوست، با این همه سراینده در بیشتر اشعار خود به لحن و بیان ویژه ای رسیده که تاثیرات گرفته از شاعران دیگر را در موج سخن خود فروکاسته یا از آن خود کرده است، به همین دلیل این اشعار غالباً حالت صمیمانه ای را القاء می کنند که تازگی دارد.



## مؤسسه آتش نشان

خدمات آتش نشان  
لوازم آتش نشانی و لیمنی،  
شارژ  
سیستم اعلام حریق حفاظت  
فردی



تولیدکننده،  
تعمیرات و تعمیرات  
آتش نشانی  
دستگاههای کف ساز

نشانی: میدان انقلاب، خیابان آزادی، بعد از جمال زاده،  
خیابان ولعصر، پلاک ۱۶۰، کد ۱۴۱۹۸  
تلفن: ۵۱ - ۶۴۳۶۲۵۰ - ۶۴۳۶۲۵۱ فاکس: ۶۴۳۶۲۵۱

عضو اتحادیه اصناف و مشاغل تهران

## تابان

دفتر خدمات مسافرتی و جهانگردی  
Travel & Tourism Agency



« نمایندگی فروش بلیط هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران و کلیه خطوط بین المللی و داخلی » فقط با یک تلفن بلیط درب منزل و محل کار شما با سرویس رایگان تحویل می شود \* تور سوریه با مجوز رسمی از سازمان حج و زیارت (امین و جوانی) \* برگزاری تور به تمام نقاط دنیا \* بلیط و تور گیش همه روزه \* تور مشهد همه روزه \* اقد ویزای دب، شارجة \* اقد ویزای کشورهای مشترک المنافع (شوروی، بلاروس) \* اقد ویزای ایران برای محصلان خارجی شما

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی ابتدای تقاطع  
جمالزاده، شماره ۵۷۰، صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۸۴۳۷  
تلفن و فاکس: ۹۳۱۶۱۷ - ۹۳۱۱۵۱ و ۲۶، ۶۲۲۲۲۲۵ - ۴۰، ۶۲۲۲۲۲۹  
شعبان کفایت ۲۶۷ تهران (موبایل: ۰۹۱۲۱۵۵۵۷۴)